

جهان، متن و منتقد

تأملاتی بر اندیشه ادوارد سعید

گفتار دکتر حسین نظری، دکترای زبان و ادبیات انگلیسی از دانشگاه گتتربری نیوزیلند
در ششمین شب علوم انسانی

داده است که به طور مستقیم و در ظاهر به نقد ادبی و ادبیات ارتباطی ندارند؟ به عنوان مثال چرا سعید باید کتب و مقالات متعددی را در خصوص تسخیر سفارت آمریکا در ایران یا جنگ عراق در کویت و یا مسئله فلسطین به رشته تحریر درآورد؟ خود سعید این پرسش را در خلال مکتوباتش پاسخ داده است. به ویژه در مقدمه کتاب «جهان، متن و منتقد»، وی بحث مهمی را درباره چهار برداشت مختلف از «نقد» مطرح می‌کند: نخست، نقد کاربردی به معنای مرور کتاب و ژورنالیسم ادبی (book review) دوم، نقد به معنای تاریخ ادبیات

باشد چراکه این واژه‌ها نشان می‌دهند شرق به شیوه خاصی نگاشته و پنداشته شده است. به عبارت دیگر، Orientalism آن‌گونه که مدنظر سعید بوده، ناظر بر این نکته است که شرق توسط محققان و سیاست‌مداران غربی غالباً به گونه‌ای خاص بازنمایی و ساخته شده است.

نکته دیگری که ممکن است برای بسیاری سؤال برانگیز باشد این است که اساساً چرا یک استاد ادبیات و نقد ادبی مانند ادوارد سعید حجم بیشتر فعالیت‌ها و مکتوبات علمی خود را به حوزه‌هایی اختصاص

یکی از نکاتی که در مباحث پسااستعماری باید به آن توجه کرد، ترجمه نادرستی است که در زبان فارسی از واژه Orientalism به عنوان «شرق‌شناسی» صورت گرفته و سپس به شکل یک غلط مصطلح رایج شده است. باید دقت داشت که «Orientalism»، از آن جهت که پسوند «ism» به همراه دارد، با «Orientalology» متفاوت است و لذا نمایانگر نوعی شیوه تفکر و نگاه در مورد جهان شرق است. لذا چه بسا اگر بخواهیم معادل نزدیک‌تر و درست‌تری برای این واژه پیشنهاد کنیم، شاید شرق‌نگاری یا شرق‌پنداری، مناسب‌تر



آکادمیک؛ سوم، تفسیر و تشریح متون ادبی، که اگر چه بیشتر ماهیتی دانشگاهی دارد، اما تنها منحصر به کارشناسان ادبی و دانشگاه نیست و می‌تواند هرکس را که بهره اولیه‌ای از درک اصول ادبی داشته باشد شامل شود، و چهارم، مکاتب مختلف نقد ادبی از قبیل فرمالیسم، ساختارگرایی، پسا ساختارگرایی، که به طور خاص در نیمه دوم قرن بیستم رواج یافتند.

سعید در کنار این چهار نظریه، دیدگاه نقد خود را نیز ارائه می‌کند که هم چهار نظریه قبلی را شامل می‌شود و هم فراتر از همه آن‌ها می‌رود. انتقاد اصلی سعید به نظرات موجود نقد، و خصوصاً نوع چهارم، این است که آن‌ها دچار نوعی خودشیفتگی شده‌اند. یعنی این نظریات بیش از این‌که قرار باشد کاری انجام دهند و مسئله‌ای را تبیین کنند، درگیر خود شده‌اند و مشغول مباحثی چون تعریف ادبیات، توجه به فرم یا محتوا، و یا جایگاه نویسنده و خواننده و مسائلی از این قبیل هستند. در نتیجه، به جای این‌که نقد ادبی ابزاری باشد در جهت درک هرچه بهتر متن، خودش به یک معضل تبدیل شده است و آن قدر دچار خودشیفتگی گردیده که عملاً کارایی‌اش را تا حد زیادی از دست داده است. سعید می‌گوید هر روشنفکر باید مسلح به سلاحی باشد که وی نام آن را «آگاهی نقادانه» می‌گذارد. آگاهی نقادانه برای ادوارد سعید با مفهوم «درجهانی» یا «دنیوت» پیوند می‌خورد. از دیدگاه او هر متنی در یک جهان اتفاق می‌افتد. وی این ایده را در مقابل بحث‌های نقد ادبی محض و فرمالیستی، از قبیل مباحثی چون «هنر برای هنر»، مطرح می‌کند که معتقدند یک متن ادبی به خودی خود اهمیت دارد و این‌که شاعری نویسنده‌اش کیست و هویتش چیست و چه عقاید مذهبی و سیاسی دارد یا در چه برهه تاریخی نوشته شده چندان حائز اهمیت نیست. به باور آن‌ها اثر ادبی به صرف وجود خودش اعتبار دارد و باید از سایر جنبه‌ها جدا شود. این نگاه به ادبیات بود که در نظریه‌های نیمه دوم قرن بیستم بیشتر رواج داشت. اما «آگاهی نقادانه» سعید بار دیگر اثر ادبی را به زمان و مکان و خالق آن اثر پیوند می‌دهد و معتقد است نمی‌توان اثری را که در یک بافت و زمینه خاص به وجود آمده است، خارج از آن بافت و زمینه به طور کامل درک نمود. یعنی برای فهم یک اثر و متن ادبی یا به طور کلی هر نوع متنی حتماً باید آن را در بستری زمانی و مکانی خودش بررسی کرد، چراکه جدا کردن اثر از بافت خود موجب می‌شود آن اثر به درستی فهم نگردد. سعید بر این باور است که منتقدی که این آگاهی اجتماعی را نسبت به متن نداشته باشد، یک منتقد فانتزی است و نمی‌تواند تأثیر به سزایی در جامعه خود داشته باشد، زیرا به احتمال زیاد صرفاً بازگوکننده همان مفاهیمی خواهد بود که گفتمان رایج و مسلط غربی به او آموخته است. دقیقاً از همین رو است که بسیاری از آثار سعید اعم از مقاله و کتاب با موضوعات روز جامعه خودش و جامعه جهانی ارتباط دارد. برای مثال سعید در خصوص انقلاب اسلامی و ماجرای تسخیر سفارت آمریکا معتقد است رسانه‌ها و

مطبوعات غربی این پدیده را از تمامی علل و عوامل زمینه‌ای آن جدا می‌کنند و تنها بر این نکته تأکید دارند که چون ایرانی‌ها مسلمانان شیعه‌اند و چون شیعیان افراد متحجری هستند که به مفهومی به عنوان شهادت باور دارند، انقلاب تبدیل به بهانه و دستاویزی برای آن‌ها شده است که عطش شهادت خود را فروبشانند. در حالی‌که ادوارد سعید سؤال می‌کند آیا هیچ علل و عوامل تاریخی، سیاسی، مذهبی، و اجتماعی در وقوع انقلاب ایران نقش نداشته است؟ آیا ایرانیان در طول دورانی که آمریکایی‌ها در خاک آن‌ها حضور داشتند متحمل هیچ زنجی نشده‌اند؟

لذا سعید برای ارائه روایتی متفاوت از روایت رسانه‌های آمریکایی به موضوعاتی مانند کاپیتولاسیون، اهمیت ایران به عنوان یک منبع اصلی انرژی برای آمریکا، تأسیس ساواک توسط سازمان‌های سیا و موساد، و حس سرخوردگی ایرانی‌ها از این‌که کشور و فرهنگشان تحت سلطه بیگانه قرار دارد می‌پردازد. سعید می‌پرسد چگونه ممکن است انقلاب را که یک فرآیند بسیار پیچیده، چندلایه، و عمیق است، صرفاً به کلیشه‌هایی تقلیل دهیم که مثلاً انقلاب را به خشونت ذاتی ایرانی‌ها مرتبط می‌کند و یا به عدم توانایی آن‌ها در درک ارزش‌های غربی؟ از این رو، تلاش ادوارد سعید در طول این سال‌ها بر آن بوده است تا با نوشته‌ها و تحلیل‌های خود رخنه‌ای در گفتمان غالب غربی نسبت به اسلام و سایر موضوعات جهان اسلام از قبیل مسئله فلسطین، انقلاب ایران و تسخیر سفارت ایالات متحده ایجاد کند.

در این میان انتقاداتی نیز به ادوارد سعید وارد است. از جمله این‌که سعید به گونه‌ای وانمود می‌کند که گویی مفهوم اولیه شرق‌شناسی را خود ابداع کرده است. برای مثال ضیاءالدین سردار، اندیشمند پاکستانی معتقد است ادوارد سعید تلاش‌ها و آراء سایر نویسندگان پیش از خود در نقد شرق‌شناسی در رشته‌های مختلف را به خوبی ارج نهاده، در حالی‌که سعید از اندیشه‌های آنان وام گرفته است. البته باید اذعان کرد که این کتاب شرق‌شناسی سعید بود که برای اولین بار به صورت جامع و با در نظر گرفتن یک بازه تاریخی مفصل (از دوران یونان تا قرن بیستم) به رابطه شرق و غرب پرداخت و این جامعیت بررسی وی است که تا حد زیادی موجب تمایز اثر او از دیگران شده است.

انتقاد دیگر به سعید این است که اتفاقاً کتاب شرق‌شناسی او در تقویت نگاه دوگانه شرق و غرب و ما و دیگران بی‌تأثیر نبوده است. یعنی اگرچه کتاب ادوارد سعید در نقد چنین نگاهی نوشته شده اما خود ناخواسته با تأکید بیش از حد به آن دامن زده است. همچنین گفته می‌شود در همان دوره تاریخی که ادوارد سعید درباره‌اش صحبت می‌کند، در خود مراکز استعماری نویسندگانی بودند که به فرآیند امپریالیسم و استعمار انتقاد داشتند و در کتاب‌هایشان تاپوهای غربی‌ها از مردمان شرقی می‌ساختند را به چالش می‌کشیدند.

نکته دیگری که باید به آن توجه داشت این است که حمایت سعید از انقلاب اسلامی و نقد وی به پوشش جانبدارانه رسانه‌های غرب از رخدادهایی مانند تسخیر سفارت آمریکا الزاماً به معنای دلبستگی او به انقلاب و رهبران آن نیست. به عنوان مثال وی در پاسخ به ماجرای فتوای سلمان رشدی یا برخی حوادث دهه شصت انتقاداتی را مطرح می‌کند. مسئله این است که سعید نوشتن در مورد اسلام یا انقلاب ایران را صرفاً یک وظیفه روشنفکری در چارچوب اومانسیسم سکولاری می‌داند که بسیاری از اندیشه‌هایش متأثر از آن است. یعنی به عنوان کسی که به مرکزیت انسان (انسان‌گرایی) معتقد است، به چشم خود می‌بیند که در غرب، اسلام بیش از هر مذهب دیگری مورد سیاه‌نمایی و معرفی مغرضانه و کوتاه‌نگرانه واقع می‌شود و لذا احساس وظیفه می‌کند که این نوع نگاه را نقد و بررسی و آسیب‌شناسی کند. دقیقاً در راستای همین احساس وظیفه است که نسبت به فتوای ارتداد سلمان رشدی نیز واکنش نشان می‌دهد یا نسبت به برخی تندروی‌های دهه شصت در ایران هشدار می‌دهد.

نکته آخری بحث من نگاه خاص ادوارد سعید به مقوله تبعید است که در کتاب «تاملاتی درباره تبعید» به آن می‌پردازد. سعید همیشه خود را فردی در تبعید می‌دید و همان‌طور که از مصاحبه‌ها و نوشته‌های گوناگونش برمی‌آید، از نظر شخصی و عاطفی هیچ‌گاه نتوانست مکانی را به عنوان خانه خود بپذیرد، خصوصاً که برای او این بی‌وطنی با مسئله فلسطین مرتبط بود. اما در عین حال، سعید تبعید را به نوعی لازمه فرآیند تفکر و نقد خلاقانه، آگاهانه و هوشمندانه یک روشنفکر تلقی می‌کرد و بر این باور بود که روشنفکر در تبعید نسبت به روشنفکری که در خانه خود قرار دارد، می‌تواند بسیار مؤثرتر و کارآمدتر باشد. زیرا نویسنده و منتقدی که در کشور خود می‌نویسد، بسیار تحت تأثیر زمینه اجتماعی و تعلقات و تعصبات و احساسات ملی مختلف قرار دارد اما وقتی از این چارچوب و زمینه اجتماعی خارج می‌شود و مهاجرت می‌کند، می‌تواند منصفانه‌تر به سرزمین، فرهنگ و یا مذهب خود بنگرد. از این حیث، سعید تبعید و شرایط جلای وطن را یکی از شروط بسیار مؤثر در نگارش آثار هنری و ادبی می‌داند و لذا معتقد است اگرچه شرایط تبعید و بی‌وطنی بسیار دردناک است، لکن برای یک روشنفکر می‌تواند فرصت مفید و مغتنمی باشد. به عقیده من اگر بخواهیم کسی را در ایران معادل ادوارد سعید قرار دهیم، می‌توانیم از مرحوم جلال آل‌احمد نام ببریم زیرا پیوندها و شباهت‌هایی میان این دو وجود دارد و می‌توان هر دوی آن‌ها را روشنفکران و نویسندگان به اصطلاح «دست‌به‌آچار» لقب داد. چراکه آن‌ها در متن مشکلات اجتماعی حضور دارند و احساس وظیفه می‌کنند. امثال سعید و آل‌احمد روشنفکران برج عاج‌نشین و بلااستفاده نبوده‌اند بلکه هرکجا که لازم بوده، برای آگاهی‌بخشی وارد میدان شده‌اند و البته تبعاتش را نیز پذیرفته و تحمل کرده‌اند. ✘